

فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال ششم، دورهٔ جدید، شمارهٔ هفدهم، پاییز ۱۳۹۳، ص ۸۹ - ۶۲

نقد روان شناسی اشعار عمرو بن کلثوم و عترة بن شداد*

مسلم خزلی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی

حسن گودرزی لمراسکی

استادیار گروه عربی دانشگاه مازندران

چکیده

نقد ادبی گونه‌های مختلفی دارد و نقد روان شناسی یکی از شیوه‌های آن است که در قرن بیستم با ظهور روان شناسان معروفی چون فروید و شاگردانش، رنگ و شکل خاصی به خود گرفت. در این شیوه، منتقد بر اساس اصول روان شناسی به تحلیل آثار ادبی و کاوش در اعماق روان و شخصیت خالق اثر ادبی می‌پردازد و نقش آن را در شکل‌گیری اثر ادبی بیان می‌کند. پژوهش حاضر با شیوه توصیفی - تحلیلی بر آن است تا بر اساس مبانی نقد روان شناسی و نظریه‌های شخصیت به بررسی و نقد اشعار دو تن از شاعران عصر جاهلی عمرو بن کلثوم و عترة بن شداد بپردازد و نقش شخصیت آنها را در فرآیند ساخت و شکل‌گیری شعرشان بیان کند. در این پژوهش، به این نتیجه می‌رسیم که عمرو بن کلثوم در تیپ شخصیتی برتری طلب انتقام جو قرار می‌گیرد؛ زیرا پیوسته برای کسب قدرت مدام خود را در کشمکش و جدال قرار می‌دهد. او به علت افراط در توصیف صحنه‌های خونین و هولناک در تیپ شخصیتی مرده گرا قرار می‌گیرد. همچنین عترة شخصیتی پویا، مستقل و سالمی که پیوسته و بدون ناامیدی برای دستیابی به هدفش تلاش می‌کند و نقاب‌ها را از چهره‌اش برمی‌دارد و خود واقعیش را با همهٔ ضعف‌ها و قوت‌ها نشان می‌دهد. او افزون بر حالت‌های خشن و مردانه (آنیما) رفتارهای احساساتی و زنانه (آنیما) نیز از خود بروز می‌دهد. باید خاطر نشان کرد که محیط طبیعی، اجتماعی و فرهنگی در شخصیت آن‌ها تأثیر بسزایی داشته است.

کلمات کلیدی: نقد روان شناسی، روان شناسی شخصیت، شعر جاهلی، عمرو بن کلثوم، عترة بن شداد.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۳/۳۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۱۰/۲۲

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: moslem_khezeli@yahoo.com

۱-۱ تعریف مسأله

نقد ادبی در قرن بیستم و با ظهور پیشرفت‌های علمی تحولاتی گسترده یافت و گونه‌های مختلف از آن به وجود آمد. یکی از این گونه‌های تازه نقد ادبی، نقد روان‌شناسی است که در آغاز متأثر از نظریه‌های روان‌شناسی «فروید»^۱ بود. این شیوه نقد ادبی همچون دیگر شیوه‌ها در آغاز طرفداران و منتقدان خود را داشت. در نقد روان‌شناسی، ناقد برخلاف نقد ادبی سنتی بیشتر به خالق اثر ادبی و شخصیت آن توجه می‌کند. نقد ادبی، انسان و تأثیرات محیط را بر روی او بررسی می‌نماید که از این جهت به روان‌شناسی نزدیک است؛ یعنی به مظاهر و جهات مشترک میان انسان‌ها می‌پردازد. اما تفاوت میان روان‌شناس و ادیب در این است که روان‌شناس از خیال، عاطفه یا گزینه سخن می‌گوید که مشترک میان همه انسان‌هاست؛ ولی ادیب اگر شاعر است، احساس خاص خود را می‌سراید و اگر داستان‌نویس است، شخصیت‌هایی اصیل و برجسته را به تصویر و توصیف می‌کشاند. (مندور، ۱۳۶۰ش: ۷۷-۷۸) پیوند میان ادبیات و روان‌انسان از کیفیتی متقابل برخوردار است. روان‌انسان، ادبیات را می‌سازد و ادبیات، روان‌انسان را می‌پروراند. دریافت‌های روانی انسان به جنبه‌هایی از حیات طبیعی و انسانی نظر می‌کند و مایه آفرینش‌های ادبی را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر ادبیات هم به واقعیت‌های زندگی نظر می‌کند تا روشنگر جنبه‌هایی از روان‌انسان باشد و در همین رهگذر است که نقد ادبی و روان‌شناسی علایق مشترکی پیدا می‌کنند. (امامی، ۱۳۷۷ش: ۱۱۹) منتقد ادبی با فرا رفتن از نشانه‌های بیماری، برخلاف روان‌کاوی در پی تشخیص نیست. در نقد ادبی، نشانه به تنهایی اثر هنری را به وجود می‌آورد. بنابراین، وظیفه منتقد به ایجاد شبکه‌ای از تصویرها و تداعی‌ها و ایجاد نظام‌های استعاره‌ای و سپس در زیر آن به کشف عقده‌های معمول خلاصه می‌شود. (ایوتادیه، ۱۳۷۸ش: ۱۷۰)

اگرچه سده بیستم را باید دوران ظهور جدی و بالندگی نقد روان‌شناسی به حساب آورد، ولی فعالیت‌های محدود برخی از گذشتگان را در قرون پیشین هم نمی‌توان مورد انکار قرار داد. شاید بتوان «ارسطو» را نخستین کسی دانست که با طرح نظریه «کاتارسیس» (catharsis) تزکیه روان و یا روان‌پالایی) گونه‌ای از نقد روان‌شناسی را پی ریخته است؛ اما از میان ادیبان، «عبدالقادر جرجانی» صاحب آثاری همچون «اسرار البلاغه» و همچنین «ابوالحسن جرجانی» در کتاب «الوساطة بین المتنبی و خصومه» دیدگاهی روان‌شناسانه را در پیوند شعر با سراینده آن

مطرح کرده‌اند. (گرین، ۱۳۷۶ش: ۱۳۰-۱۳۱) بی تردید در سده بیستم میلادی، «فروید» آغازگر نقد روان‌شناسی است، هنگامی که او دو رساله معروف خود را درباره «لئوناردو داوینچی» و «هولدرین» نوشت؛ اما «یونگ»^۲ بزرگترین روان‌شناسی است که از «فروید» جدا شده است. «یونگ» در کنار ناخود آگاه فردی و سرخوردگی‌های جنسی، ناخود آگاه اجتماعی یا جمعی را قرار داد. بنابراین، «یونگ» به جای روان‌شناسی فردی دوران کودکی هنرمند، بر روان‌شناسی اجتماعی نخستین دوره‌های زندگی بشر تکیه کرد. (ضیف، ۱۳۷۶ش: ۱۳۶-۱۳۷) چون روان‌شناسی اجتماعی در واقع تأثیر جامعه بر فرد و تأثیر فرد بر جامعه را به شیوه علمی بررسی می‌کند. (کجباف و ربانی، ۱۳۸۶ش: ۱) یکی از کشف‌های نظری «یونگ»، نظریه تفرد او در پیوند با کهن‌الگوهای است که سایه، نقاب و مادینه روان (آنیما و آنیموس) نام گرفته‌اند. تفرد، بزرگ شدن روانی و فرآیند کشف جنبه‌هایی از خود است که یک فرد را از سایر اعضای نوع او متمایز می‌کند. (گرین، ۱۳۷۶ش: ۱۸۱)

نقد ادبی روان‌شناسی را بسته به آنکه چه چیز را مورد توجه قرار می‌دهد، به چهار نوع تقسیم کرد. این نقد می‌تواند معطوف به مؤلف، محتوا، ساختمان صوری، یا خواننده باشد که بیشتر نقدهای ادبی از گونه نخست و دوم است. (ایگلتون، ۱۳۶۸ش: ۲۶۴) نقد روان‌شناسی مولود عصر جدید بود و این گرایش زمانی که پژوهش‌های روان‌شناسی رشد زیادی در قرن اخیر کرد، از غرب وارد جهان عرب شد. ادبیات عرب نیز پیش از این نقد روان‌شناسی را نمی‌شناخت. (سید قطب، ۲۰۰۳م: ۲۱۷)

یکی از شگردهای این نوع رویکرد انتقادی، نقد روان‌شناسی شخصیت است. شخصیت، به همه خصلت‌ها و ویژگی‌های فرد اطلاق می‌گردد و بیان‌کننده رفتار اوست. (Molsa, ۱۹۷۱م: ۱۵۶) شخصیت هر فرد گرایش‌های دیرپای سرشتی وی و آن واقعیت بنیادینی است که زمینه - ساز تفاوت‌های فردی مهم در رفتار محسوب می‌شود (آیسنک، ۱۳۷۷ش: ۵۷). شخصیت انسان جنبه‌هایی گوناگون دارد، ولی احتمال دارد ویژگی‌های یک قطب شخصیتی او بر دیگر قطب‌های شخصیتی برتری یابد و آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داد و ساختار اصلی شخصیت او را تشکیل دهد. پس اگر شخصی بسیار خشن و تندخوست در لایه‌های شخصیتی او نشانه‌های از رفتارهای انسان‌های مهرطلب و نرمخو نیز وجود دارد. در تعریف کلی‌تر می‌توان گفت که معنای شخصیت، عبارت از سبک یک فرد است، بدون آن‌که درباره آن کوچک‌ترین قضاوت ارزشی

داشته باشیم و از زشتی، زیبایی، بدی و خوبی آن صحبت به میان آوریم. بنابراین، باید گفت هر فرد، سبک خود؛ یعنی شخصیت خاص خود را دارد که از او انسانی واحد و منحصر به فرد می‌سازد. همان طور که انسان‌ها از نظر خطوط چهره، شیوهٔ راه رفتن، حرف زدن و... با یکدیگر تفاوت دارند، از نظر سبک (شخصیت) نیز با یکدیگر تفاوت دارند. (گنجی، ۱۳۸۳ش: ۲۱۹) اما عوامل وراثتی و محیطی (محیط فرهنگی-اجتماعی) در تقویت و تضعیف ویژگی‌های شخصیتی برخی از قطب‌های شخصیتی انسان کاملاً مؤثر هستند و همین عوامل هستند که باعث می‌شود شخصیت انسان‌ها متفاوت از هم باشد و تیپ‌های شخصیتی متفاوت به وجود آید. بنابراین، بر همین پایه تیپ‌های شخصیتی متفاوتی همچون، خودشیفته، کمالگرا، پرخاشگر، مهرطلب، خود شکوفا در انسان شکل می‌گیرد و ویژگی‌های یکی از آن‌ها در هر انسانی تقویت می‌شود و شخصیت اصلی او را تشکیل می‌دهد. این مسأله در مورد ادیبان و شاعران نیز مصداق دارد؛ زیرا آن‌ها نیز همچون دیگر انسان‌ها در ساخت شخصیتشان از عوامل وراثتی و محیطی تأثیر می‌پذیرند، پس شخصیت آن‌ها نیز با توجه به این تأثیرپذیری تقسیم بندی می‌شود و ویژگی‌های یکی از تیپ‌های شخصیتی در آن‌ها بیشتر بروز می‌کند و تقویت می‌شود. بنابراین، برخی از آنان در تیپ شخصیتی پرخاشگر و خشن قرار می‌گیرند و برخی دیگر نیز ویژگی‌های شخصیت‌های مهرطلب و نوع دوست و خود شکوفا را در خود تقویت می‌کنند و آن را بر دیگر وجوه شخصیتی خود حاکم می‌کنند. از آنجا که هر شاعری در سرودن شعر از عالم درونی و روانی خود تأثیر بسزایی می‌پذیرد، شخصیت او نقش محوری و اصلی را در این زمینه انجام می‌دهد. با کاوش در لایه‌های شخصیت یک شاعر و تحلیل و تفسیر شعر او بر اساس عوامل و ابزارهای روان‌شناسانه و شخصیتی متوجه انعکاس شخصیت او و ویژگی‌های منحصر بفرد او در شعرش می‌شویم. در واقع، شعر هر شاعری نمایشگر شخصیت او و دنیای درونی اوست که با قلم او بر روی کاغذ به تصویر کشیده می‌شود. البته، ما در اینجا تأکید می‌کنیم درصدد بد یا خوب جلوه دادن شخصیت شاعران نیستیم، بلکه، برآنیم به بازنمایی ویژگی‌های آن قطب و تیپ شخصیتی غالب در شخصیت هر شاعر پردازیم و تأثیر آن را بر روی شعرش جستجو کنیم. بنابراین، در این نوشتار با توجه به محیط فرهنگی-اجتماعی خاصی که در دوره جاهلی وجود داشته است بر اساس اصول نقد روان‌شناسی شخصیت به نقد و تحلیل شعر دو شاعر بزرگ عصر جاهلی

«عمر بن کلثوم» و «عنتره بن شداد» می‌پردازیم و وجوه شخصیتی آن‌ها را بیان می‌کنیم و تأثیر ویژگی‌هایی شخصیتی آن‌ها را در روند خلق آثار ادبی و اشعارشان نشان می‌دهیم. این پژوهش تلاش می‌کند با تکیه بر نظریه‌های روان‌شناختی و نظریه تکاملی - کهن‌الگویی شخصیت مورد نظر یونگ به تحلیل و مقایسه شخصیت عمرو بن کلثوم و عنتره از خلال اشعارشان بپردازد با این فرضیه که گویا ویژگی‌های تیپ شخصیتی برتری طلب انتقام‌جو در اشعار عمرو بن کلثوم به صورت آشکار نمود پیدا کرده است و همچنین ویژگی‌های سنخ‌های منشی پرخاشگر و مرده‌گرا نیز در اشعار او وجود دارد. در اشعار عنتره بن شداد، نیز ویژگی‌های شخصیت‌های سالم و خود شکوفا وجود دارد.

۲-۱ پیشینه تحقیق

در باب پیشینه پژوهش نیز باید گفت که در زمینه نقد روان‌شناسی در ادبیات عرب پژوهش‌هایی انجام گرفته است. بسیاری از منتقدان عرب با استفاده از شیوه‌های نقد روان‌شناسی به تحلیل روان‌شناسانه آثار برخی از شعرا پرداختند. از جمله «امین خولی» زندگی «ابوالعلاء معری» را مورد بررسی قرار داد. «نویهی» با کتاب «نفسیه اُبی نواس» که در سال ۱۹۵۳م انتشار داد گرایش روان‌شناسانه خود را در نقد اعلام و اثبات نمود. (رجائی، ۱۳۷۸ش: ۱۹۲-۱۹۳) و محمود عباس عقاد نیز با نوشتن کتاب «ابن رومی: حیات من شعره» به نقد روان‌شناسی شعر ابن رومی پرداخت. همچنین مقالات و پایان‌نامه‌هایی نیز به صورت تخصصی به نقد روان‌شناسی شعر شاعران معروفی همچون بشار، متنبی و... پرداخته‌اند: ۱- التعویض النفسی عند بشار بن برد (یوسف حسین بکار: ۱۹۷۴م) مجله مطالعات اسلامی، شماره ۸.

۲- «نقد روان‌شناسی شخصیت در اشعار متنبی» (یحیی معروف و مسلم خزلی: ۱۳۹۲ش) مجله ادب عربی، سال پنجم، شماره ۲.

۳- «روان‌شناسی شخصیت بشار بن برد از رهگذر زندگی نامه و گزیده‌ای از اشعارش» (حمید احمدیان، فهیمه میرزایی جابری: ۱۳۹۱ش) مجله لسان مبین، شماره ۸.

۴- «تصویر النفس فی شعر المتنبی» (حسین مبروک البرکاتی) که پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه ام‌القری است.

در شعر و ادب جاهلی نیز پژوهش‌هایی ارزشمند و فراوان انجام گرفته است که در این پژوهش نیز از آن‌ها استفاده شده است؛ اما تمام این پژوهش‌ها به صورت کلی و عام به بررسی شعر

جاهلی پرداخته‌اند. با بررسی نظام مند سایر پژوهش‌ها درمی‌یابیم که در مورد عمرو بن کلثوم و عنتره بن شداد هیچ پژوهش مستقل و اختصاصی انجام نگرفته است و این دو شاعر به نوعی ناشناخته مانده‌اند و می‌توان به جرأت گفت که این نخستین پژوهش اختصاصی است که در مورد این دو شاعر صورت گرفته است.

۲. تحلیل روان‌شناختی شخصیت عمرو بن کلثوم و عنتره بن شداد عبسی

۲-۱ دربارهٔ عمرو بن کلثوم التغلبی

«عمرو بن کلثوم» رئیس و شاعر قبیله «تغلب» است که در آغاز قرن ششم میلادی به دنیا آمد. او در نوجوانی و در پانزده سالگی به ریاست قومش رسید. او «عمرو بن هند» را ملاقات کرد، ولی او را مدح نکرد و این باعث اختلاف بین آن‌ها شد و در نهایت «عمرو بن هند» به دست او کشته شد. «عمرو بن کلثوم» شاعر کم‌گویی بود و معلقهٔ او هزار بیت بوده که تنها صد بیت از آن باقی مانده است. کار سرودن آن به دو زمان مربوط می‌شود، بخشی از آن پیش از کشتن «عمرو بن هند» و بخشی دیگر از آن نیز پس از کشتن او سروده شده است که در آن شاعر پادشاه را تهدید می‌کند و به خود و قبیله‌اش می‌نازد. (فروخ، ۱۹۹۷م، ج ۱: ۱۴۲-۱۴۳). با بررسی در اشعار عمرو بن کلثوم و با توجه به محیط فرهنگی و اجتماعی خاصی که او در آن زیسته است، اعتقاد ما بر این است که ویژگی‌های شخصیت‌های برتری طلب انتقام‌جو، پرخاشگر و مرده‌گرا بیشتر در اشعار او نمود می‌یابد. البته، بدین معنا نیست که او از ویژگی‌های دیگر تیپ-های شخصیتی همچون شخصیت‌های مهر طلب و خود شکوفا بی بهره است.

۱-۱-۲ تیپ شخصیتی برتری طلب انتقام‌جو

شخص انتقام‌جو، خود را مطابق (خود ایده‌آل) خویش می‌پندارد. چنین افرادی به هیچ وجه نمی‌توانند تحمل کنند کسی بیشتر از آن‌ها می‌داند و قدرتش زیاده‌تر از آن‌هاست. خلاصه هیچ کس نباید در هیچ زمینه‌ای برتر از او باشد؛ زیرا او مجبور است رقیبش را از مقامی که دارد پایین بکشد. (محمودیان، ۱۳۶۳ش: ۱۷۱-۱۷۲)

مفاخره، اساسی‌ترین مضمون شعری عمرو بن کلثوم است. او در این اشعار با بزرگ‌نمایی به توصیف عظمت خود و قبیله‌اش می‌پردازد و بر این باور است که هیچ‌کسی بهتر و اصیل‌تر از او و قبیله‌اش نیست. این مبالغه تا جایی پیش می‌رود که حتی خودش را برتر از پادشاه می‌خواند. وی خود را وارث بزرگان خاندانش می‌داند و صفات نیک و والا را تنها مختص به

آن‌ها می‌داند. «معلقه عمرو بن کلثوم، بیانگر صادقانه‌ترین نوع ظلم ستیزی و دوری از تجاوز است؛ ولی در آن گونه‌ای زیاده روی و خود بزرگ بینی در مورد خودش وجود دارد. همچنین او برای اثبات قدرت و شجاعتش و بالیدن به قهرمانی‌ها و دلاوری‌هایش از راه و شیوه شناخته شده و عادی خارج شده است.» (رشید، ۱۳۹۲ق: ۵۲۷) «برخی از شاعران عصر جاهلی وقتی به قبیله خود افتخار می‌کردند و تمام افتخارات را فقط مختص به قبیله خود می‌دانستند با این عمل شأن و جایگاه اصل و ریشه خود را - که همه قبایل از آن سرچشمه می‌گرفتند - پایین می‌آوردند. «عمرو بن کلثوم» نیز فقط به قبیله خود افتخار می‌کرد و آن را بر دیگر قبایل از جمله قبیله «بکر» برتری می‌داد و این در حالی بود که می‌دانست «بکر» و «تغلب» هر دو فرزندان «ربیع» هستند و هر دو از آن سرچشمه می‌گیرند.» (جمعه، ۱۴۱۶ق: ۴۴) در واقع او با این عملش که از حس برتری طلبی‌اش سرچشمه می‌گرفت، قبیله «تغلب» را که شاخه‌ای از «ربیع» است بر آن برتری می‌داد:

وَ أَتَا لَيْسَ حَيٍّ مِّنَّا وَ مِنْهُمْ يُوَارِثُنَا إِذَا لَيْسَ الْحَدِيثُ

(عمرو بن کلثوم، ۲۰۰۶م: ۳۴)

«ترجمه: هیچ قبیله‌ای با ما برابری نمی‌کند و در مقابل ما نمی‌ایستد، وقتی که ما لباس رزم (زره آهنین) بپوشیم.»

لَقَدْ عَلِمَتْ عُليَا رَبِيعَةَ أَنْتَا ذُرَاهَا وَ أَنَا حَيْرٌ تُنْسَبُ جِيدُهَا
إِنْ تَسْأَلِي تُنَيِّ بِأَنَا حَيَارُهَا وَ أَنَا الدَّرِي مِنْهَا وَ أَنَا وَ قُوْدُهَا

(همان: ۳۵)

«ترجمه: بزرگان ربیع دانسته‌اند که ما در بلندای قبیله ربیع هستیم و ما وقتی از نسبمان سؤال می‌شود، بهترین آن هستیم. اگر تو در مورد ما بپرسی، باخبر می‌شوی که ما بهترین قبیله ربیع هستیم. و ما در بلندای آن قرار داریم و منبع قوت او هستیم.»

در برخی از قصاید «عمرو بن کلثوم» مبالغه بیش از حد وجود دارد؛ بگونه‌ای که این غرور و تعصب او تا جایی به اوج خود می‌رسد که همه مردم را خدمتکار و برده خود می‌داند. (الجبوری،

۱۹۹۳م: ۱۷۵)

مَلَأْنَا الْبَرَّ حَتَّى ضَاقَ عَنَّا وَ نَحْنُ الْبَحْرُ مَمْلَأٌ سَفِينَا
إِذَا بَلَغَ الْفُطَامَ لَنَا وَ لِيَدُّ نَحْرُ لَهُ الْجَبَابِرُ سَاجِدِينَا

(عمرو بن کلثوم، ۲۰۰۶م: ۹۱)

«ترجمه: ما زمین را از وجود خود پر کردیم، تا جایی که بر ما تنگ آمد و ما دریا را پر از کشتی‌ها می‌کنیم. اگر شیرخواره‌ای از ما از شیر گرفته شود بزرگان و سرکشان در برابر او سجده می‌کنند.»

در ستایش و فخر به خاندانش نیز اینگونه می‌سراید و در آن بزرگ نمایی می‌کند:

مَا بِأَمْرِي مِنْ ضُؤْلَةٍ فِي وَائِلٍ	وَرِثَ الثُّؤَيْرَ وَمَالِكاً وَ مُهْلَهَالَا
خَالِي بِيَدِي بَقْرٍ حَمَى أَصْحَابَهُ	وَ شَرَى بِحُسْنِ حَدِيثِهِ أَنْ يُقْتَلَا
عَمِّي الَّذِي طَلَبَ الْعُدَاةَ فَتَاهَا	بَكْرًا فَجَلَّلَهَا الْجِيَادَ بِكِنْهَالَا
وَ أَبِي الَّذِي حَمَلَ الْمُؤَيْنَّ وَ نَاطِقُ ال	مَعْرُوفِ إِذْ عَيَّ الْحَطِيبُ الْمُضْصَالَا

(همان: ۵۲)

«ترجمه: هیچ انسان ضعیف و کم مایه‌ای در قبیله وائل وجود ندارد که (مجد و بزرگی) را از تُویر و مالک و مهلهل به ارث برده باشد.»

دایی‌ام در ذی بقر یارانش را حمایت می‌کند و خوشنامی را با کشتار دشمنانش می‌خرد و به جا می‌گذارد. و عمویم کسی است که دشمنانش را از قبیله بکر شکست داد و در کنار چشمه کِنَهَلِ جل و پالان اسب بر آنها پوشاند. پدرم کسی بود که دبه صدها نفر را بر عهده گرفت و او سخنوری ماهر و توانا بود.»

از ویژگی‌های دیگر تیپ شخصیتی انتقام جو این است که مهم‌ترین محرک و انگیزه این تیپ شخصیتی، پیروزی انتقام جویانه است. چیزی که در مورد این تیپ مصداق دارد، عطش انتقام اوست که سراسر زندگی و همه اهداف و نقشه‌هایش را متأثر می‌سازد. نخستین نتیجه آن نیاز به پیروزی انتقام جویانه است که میل به رقابت و همچشمی مخرب و شدیدی در او ایجاد می‌کند. (محمودیان، ۱۳۶۳ش: ۱۷۱-۱۷۲). این ویژگی‌ها کاملاً در اشعار «عمرو بن کلثوم» نمود دارد.

«عمرو بن کلثوم» در طول زندگیش به دنبال رسیدن به مجد و بزرگی است؛ اما راه رسیدن به بزرگی را در انتقام و جنگ می‌داند. این برتری طلبی و آرمان گرایی انتقام جویانه او نوعی حس رقابت جویی شدید و ویرانگر در او ایجاد کرد که تمام زندگیش و حالات و رفتارهای او را تحت تأثیر قرار داد. البته، این روش انتقام جویانه او متأثر از فرهنگ حاکم بر عصر شاعر نیز هست. این سخن جاهلی‌ها خود بیانگر این موضوع هست: «إِنَّ الدَّمَ لَا يَشْفُهُ إِلَّا الدَّمُ»، (اسماعیل،

۱۳۷۱ق: ۴۵۵) یعنی انتقام گرفتن و خونخواهی در نزد عرب جاهلی با ارزش تر و مهم تر از قبول دیه است.

وَ أَنَا التَّارِكُونَ إِذَا سَخِطْنَا وَ أَنَا الْآجِرُونَ إِذَا رَضِينَا
وَ أَنَا الطَّالِبُونَ إِذَا نَقَمْنَا وَ أَنَا الصَّارِبُونَ إِذَا ابْتُلِينَا

(عمرو بن کلثوم، ۲۰۰۶م: ۸۹)

«ترجمه: و ما وقتی بر کسی خشمگین باشیم بخشش او را رد می‌کنیم. و اگر از او خشنود باشیم بخشش او را می‌پذیریم. ما هرگاه بخواهیم انتقام می‌گیریم و هرگاه مورد هجوم واقع شویم، با شمشیر ضربه می‌زنیم.»

لَنَا الدُّنْيَا وَ مَنْ أَمْسَى عَلَيْهَا وَ نَبْطِشُ حِرِّئُ نَبْطِشُ قَادِرِينَا
بُعَاةً ظَالِمِينَ وَ مَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنَّا سَبَدًا ظَالِمِينَ

(همان: ۹۰)

«ترجمه: دنیا و آنچه که بر روی آن است مال ماست و ما هرگاه توان حمله کردن را داشته باشیم حمله می‌کنیم. آنها خواستند به ما ستم کنند، ولی ما مورد ظلم واقع نمی‌شویم، بلکه، ما ستم کردن بر آنها را آغاز می‌کنیم.»

أَلَا يَجْهَلْنَ أَحَدٌ عَلَيْنَا فَجَهْلَ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِينَ

(همان: ۷۶)

«ترجمه: هان، مبادا کسی نسبت به ما نادانی روا دارد، تا بیش از حد او را مجازات کنیم.»

۲-۱-۲ تیپ شخصیتی پرخاشگر

ساختمان روحی و نیازهای روانی گروهی از افراد عصبی بگونه‌ای است که برخلاف تیپ مهرطلب آنها را تبدیل به افرادی بسیار خشن، زورگو و پرخاشگر می‌نماید. رفتار این گروه بسیار خصمانه و بی‌رحمانه است و به راحتی به حقوق دیگران تجاوز می‌کند. (هورنای، ۱۳۸۴ش: ۳۴) اما، در روند ساخت و شکل‌گیری شخصیت انسان عوامل سه گانه ذیل تأثیر به سزایی دارند: وراثت، محیط زندگی و فرهنگ. (پارسا، ۱۳۷۶ش: ۲۱۱) پس، محیط زندگی انسان یکی از عوامل سازنده شخصیت انسان به شمار می‌رود.

بر این اساس، محیط زندگی شاعران عصر جاهلی نیز بر شخصیتشان تأثیری فراوان داشته است. از آغاز کودکی در مقابل چشمان هر بدوی صحنه زندگانی پر مخاطره‌ای گشاده

می‌گردد و این باعث می‌شود مرد صحرا گرد در هر چیز که از عمل خشونت‌آمیز خالی است به چشم حقارت بنگرد. افزون بر این، تنگدستی و محرومیت، خشونت‌مسیر این زندگی را شدت می‌بخشد و سرانجام باعث می‌گردد مرد عرب نمونهٔ مردی تندخو، مغرور در تهیدستی و زود خشم و ستیزه‌گر جلوه کند. (بلاشر، ۱۳۶۳ش: ۳۵-۳۶) بنابراین، این سختی و دشواری محیط زندگی در صحرا باعث ایجاد نوعی خشونت و ستیزه‌جویی همراه با پرخاشگری در شخصیت «عمرو بن کلثوم» شد. از جمله ویژگی‌های شخصیت‌های پرخاشگر این است که در دنیای آن‌ها همه متخاصم هستند. زندگی، جنگلی است که در آن برتری، قدرت و درنده‌خویی مزیت‌های بسیار مهم هستند. با این حال آنان نیز همانند شخصیت‌های مطیع به وسیله ناامنی، اضطراب و خصومت برانگیخته می‌شوند. (شولتز و همکاران، ۱۳۸۵ش: ۱۷۶)

«عمرو بن کلثوم» شعرش را در خدمت قبیله‌اش قرار می‌دهد و به آن فخر فروشی می‌کند، سپس فخرش را با تهدید در هم می‌آمیزد و شعرش را لبریز از حماسه و حالات عصبیت جاهلی و صحنه‌ها و منظره‌های خشن می‌کند. وی پادشاه را هجو می‌کند و می‌خواهد که از او انتقام بگیرد. (الحسینی، ۱۴۱۴ق: ۱۹۸-۱۹۹) بنابراین، او با کوچک‌ترین تحریک عصبی به خشونت و پرخاشگری می‌پردازد. این فوران خشم در نهایت موجب کشته شدن عمرو بن هند به دست او شد، زمانی که «عمرو بن هند» قصد توهین به او و مادرش را داشت:

أَبَا هِنْدٍ فَلَا تَعَجَلْ عَلَيْنَا	وَ أَنْظِرْنَا نُحْبِرَكَ الْبَقِيَّةَا
وَ أَيَّامٍ لَنَا غُرٌّ طَوَالٍ	عَصَيْنَا الْمَلِكَ فِيهَا أَنْ نَدِينَا
تَرْكُنَا الْخَيْلَ عَاكِفَةً عَلَيْنَا	مُقْلِبَةً أَعْتَهَا صُفُونَا

(عمرو بن کلثوم، ۲۰۰۶م: ۷۱-۷۲)

«ترجمه: ای ابا هند، بر ما شتاب نکن، تا ما تو را به راستی از (شرف و بزرگی‌مان) آگاه کنیم. چه بسا وقایع و روزگار مشهور و طولانی داریم که در آن بر پادشاه شوریدیم از بیم اینکه فرمانبر کسی باشیم. ما پادشاه را کشتیم و اسبها را بر او متوقف کردیم در حالی که افسارها به گردنشان آویخته بود (اسبها جسد او را له کرده بودند).»

بِأَيِّ مَشِيئَةٍ عَمَرُوا بَنَ هِنْدٍ	تَرَى أَنَا نَكُونُ الْأَرْضَ لَيْنَا
تَهَادَدْنَا وَ أُوَعِدْنَا رُؤُوسَنَا	مَعَى كُنَّا لِأَمْرِكَ مَقْتُونَنَا

(همان: ۷۹)

«ترجمه: ای عمرو بن هند، به چه دلیل می‌خواهی که ما را خوار و کم مایه بیایی. در تهدیدت علیه ما درنگ کن، ما کی نوکر و خادم مادر تو بوده‌ایم (که حالا به تهدید تو توجه کنیم).»

شخصیت‌های پرخاشگر ممکن است از توانایی‌های خود مطمئن به نظر برسند و در نشان دادن و دفاع کردن از خودشان بی‌پروا باشند. (شولتز و همکاران، ۱۳۸۵ش: ۱۷۶)

«عمرو بن کلثوم» اعتماد به نفس بسیار زیادی دارد و از هیچ کس و قدرتی ابایی ندارد. «وی جنگجویی است که از قدرت و شجاعت خود اطمینان و ایمان دارد.» (مهدی‌المجذوب، ۱۹۵۹م: ۳۹) او هراسی از دشمنانش ندارد و آشکارا و بدون سرپناه در برابر هموردانش می‌ایستد:

تَرَانَا بَارِزِينَ وَ كُلُّ حَيٍّ قَدْ اتَّخَذُوا مَخَافَتَنَا قَرِينَا

(عمرو بن کلثوم، ۲۰۰۶م: ۸۷)

«ترجمه: شما، ما را آشکارا و بدون پناهگاه در صحرا می‌بینی (بی باک هستیم) ولی قبایل دیگر از ترس ما به قومی دیگر پناه برده‌اند.»

۳-۱-۲ تیپ شخصیتی مرده‌گرا

در درون انسان دو غریزه زندگی و مرگ وجود دارد. غریزه مرگ غالباً تحت الشعاع غریزه زندگی است؛ ولی این غریزه از بین نرفته و برای تسکین خود آدمی را متجاوز و پرخاشگر می‌نماید و باعث می‌شود که انسان به دیگران آزار برساند و به جنگ و آدم کشی روی آورد (شالچیان، ۱۳۷۳ش: ۲۲۵) سنخ منشی مرده‌گرا به مرگ، اجساد و تباهی علاقه‌مند است. چنین فردی وقتی احساس زنده بودن می‌کند که درباره مرگ و تدفین سخن بگوید. اریک فروم^۳ معتقد بود که «آدولف هیتلر» مثال کاملی از سنخ مرده‌گرا بوده است. رؤیاهای چنین افرادی حول قتل، خون، اجساد و مجموعه‌ها هستند. (کریمی‌الف، ۱۳۸۹ش: ۱۴) در اشعار عمرو بن کلثوم، نیز غریزه مرگ بر زندگی غلبه دارد.

اشعار عمرو بن کلثوم، دقیق‌ترین توصیف از جنگجویان و میدان جنگ است. در برخی از ابیات شعر او تعبیری وجود دارد که خشونت و ستیز در آنها موج می‌زند. تعبیری که در آنها مناظری را به تصویر می‌کشد که شمشیرهای جنگجویان «تغلب» با سر دشمنان بازی می‌کنند و آنها را با بی‌رحمی می‌برند و مجموعه سر جنگجویان همچون بار سنگین بر زمین می‌افتد. (فاروق الطباع، د.تا: ۳۵) وی، با اشتیاق فراوان به توصیف صحنه‌ها و تصاویر خونین و

وحشتناک می‌پردازد که در آن اندام قطعه قطعه شده جنگجویان، سرهای بریده و خونی که از بدن آنها جاری می‌شود به تصویر می‌کشد و در این زمینه افراط می‌کند:

نَشَقُّ بِهَا رُؤُوسَ الْقَوْمِ شَقًّا	تَحْتَلِبُ الرِّقَابَ فَتَحْتَلِينَا
نُطَاعِنُ مَا تَرَاحَى النَّاسُ عَنَّا	وَ نَضْرِبُ بِالسُّيُوفِ إِذَا عُشِينَا
بِسُمْرٍ مِنْ قَنَا الحَطَّيِّ لُدْنِ	ذَوَابِلِ أَوْ بِيضِ يَحْتَلِينَا
كَأَنَّ جَاحِمَ الأَبْطَالِ فِيهَا	وَسُوقٌ بِالأَمْعَاغِ يَزِيمِينَا

(عمرو بن کلثوم، ۲۰۰۶م: ۷۴)

«ترجمه: ما سر رؤسا و بزرگان دشمن را با شمشیر می‌شکافیم و گردنشان را همچون بریدن گیاه قطع می‌کنیم. ما گروهی را که از دور قصد ما را کردند، با نیزه و گروهی را که به ما نزدیک شدند و بر سرمان ریختند، با شمشیر زدیم. با نیزهٔ سیاه و بلند و نرم و پرداخته از جنس نیزه خطی و شمشیر تیز و بران ضربه زدیم. گویی مجموعه‌های سر جنگجویان همچون بارهای سنگین است که بر زمین می‌افتند.»

بَحْدُ رُؤُوسَهُمْ فِي عَئِزِّ بَرٍّ	فَمَا يَدْرُونَ مَاذَا يَتَّفِقُونََا
كَأَنَّ ثِيَابَنَا مِنَا وَ مِنْهُمْ	خُضْبُنُ بِأَرْجَوَانٍ أَوْ طَلِينَا

(همان: ۷۵-۷۶)

«ترجمه: ما بدون ترحم سر آنان را می‌بریم و آنها نمی‌دانند چه چیزی آنها را از شمشیر حفظ می‌کند. گویی لباسهای ما و آنها با خون، خضاب زده و قرمز شده است.»

وَ مَا مَعَ الطَّعَّائِنِ مِثْلَ ضَرْبٍ	تَرَى مِنْهُ السَّوَاعِدَ كَالْقَلْبِينَا
يُدْهَدُونَ الرُّؤُوسَ كَمَا تُدْهَدِي	خَزَاوِرَهُ بِأَبْطَحِهَا الكُرَيْبِينَا

(همان: ۸۸)

«ترجمه: چیزی مانع به اسارت رفتن زنان نیست، مثل ضربت شمشیری که می‌بینی با آن بازوها مانند تختهٔ چوبی که در بازی الک دولک زده می‌شود و به هوا پرتاب می‌شود. جنگجویان ما سر دشمنان را می‌غلطانند، چنانکه کودکان قوی در زمین هموار، گوی‌ها را می‌چرخانند.»

۲-۲ عترة بن شداد

«عترة بن عمرو بن شداد عبسی» در سال ۵۲۵م از پدری با اصل و نسب و نجیب و مادری حبشی به نام «زبیه» به دنیا آمد. وی از غیرنژاده‌ها و دورگه‌های عرب است. پدرش در آغاز طبق عادات و سنن قبیله او را به عنوان فرزند خود نپذیرفت. اما، عترة، با تلاش فراوان خود را از بردگی نجات داد و در نبردهای بی‌شماری شرکت کرد و رهبر لشکر قبیله‌اش شد و دلاوری

بسیاری از خود نشان داد و آزاد شد. سرانجام در یکی از جنگ‌ها در سال ۶۱۵م کشته شد و بعد از مرگش زندگی او وارد افسانه و اسطوره شد و قصهٔ عنتره شکل گرفت و به «الیاذه العرب» معروف شد. (حسن الزیات، ۱۹۹۷م: ۴۶). «جُمحی» در طبقات شعراء او را در گروه ششم در کنار شاعرانی چون «عمرو بن کلثوم» و «حارث بن حلزه» قرار داده است. (الجمحی، ۱۹۹۷م: ۸۵) با کاوش در اشعار عنتره وجوه بارز شخصیتی او را خواهیم یافت. به اعتقاد ما او از شاعرانی است که رفتارهای شخصیت‌های سالم و خودشکوفایا را داراست و به همهٔ نقاط ضعف و قوت خود آگاه است. بنابراین، با تحلیل اشعار او این مطلب را اثبات خواهیم کرد:

۱-۲-۲ تپ شخصیتی سالم و خودشکوفایا

نیازهای انسان سلسه مراتبی هستند؛ یعنی اینکه در آغاز باید نیازهای رده پایین تا حدی ارضا شوند تا اینکه فرصت برای ارضای نیازهای سطح بالاتر فراهم آید. زمانی که تمام نیازها برآورده شوند فرد به فکر خودشکوفایی می‌افتد؛ یعنی می‌کوشد تا توانایی‌ها و استعدادهایی را کشف کند و آرمان‌هایش را محقق سازد. (شی‌هی، ۱۳۸۵ش، ج ۱: ۱۸۳) «آلپورت»^۴ معتقد است که انسان‌های سالم نیاز مداومی به تنوع و درگیری تازه دارند و تن به ماجرا می‌سپارند و خطر می‌کنند. پس نگاه شخص سالم به آینده او را پیش می‌راند و این نگرش (با اهداف خاص خود) شخصیت را یگانه می‌سازد و سبب افزایش سطح و میزان تنش او می‌شود. به اعتقاد او اینگونه اشخاص فعالانه در پی هدایا و امیدها و تعقیب رؤیاهای خویشند و رهنمون زندگی‌شان معنا جویی، ایثار و حسن تعهد است. (شولتز، ۱۳۶۶ش: ۲۱-۲۵)

«عنتره» همیشه برای رسیدن به اهداف و آرزوهایش تلاش می‌کرد، یکی از اهداف «عنتره» عشق و دستیابی به «عبله» معشوقه‌اش بود که تا پایان عمر در آرزوی رسیدن به او بود. «عنتره» برای آن درد می‌کشید؛ زیرا او برده و «عبله» آزاده بود، او رنگ پوستش سیاه بود؛ ولی درونی پاک و روشن داشت. عشق او پاک و ناب بود؛ اما از مهر معشوقه‌اش محروم بود. او تلاش می‌کرد تا «عبله» را راضی و خرسند کند؛ ولی او از «عنتره» دوری می‌کرد. همچنین بین او و یارش موانع زیادی بود که مانع از رسیدن آن‌ها به هم می‌شد. (الفاخوری، ۱۳۸۰ش: ۱۷۵-۱۷۶)

حَسَنَاتِي عِنْدَ الزَّمَانِ دُّؤُوبٌ وَ فِعَالِي مَذْمُومَةٌ وَ عُيُوبٌ
وَ نَصِيْبِي مِنَ الْحَيَاتِ بِعَادٍ وَ لِعَيْرِي الدُّؤُومَةُ مِنْهُ نَصِيْبٌ

كُلُّ يَوْمٍ يَبْرِي السَّقَامَ مُحِبًّا مِنْ حَيِّبٍ وَ مَا لِسُقْمِي طَبِيبٌ
فَكَأَنَّ الزَّمَانَ يَهْوِي حَيِّبًا وَ كَأَنِّي عَلَى الزَّمَانِ رَقِيبٌ

(عتتره بن شداد، ۱۹۹۷م: ۲۵۶)

«ترجمه: گویی نیکبهای من نزد روزگار گناهانی است و کارهای من نکوهش و عیب‌هایی است. نصیب و بهرهٔ من از دوست و معشوقه، دوری و رویگردانی است. در حالی که بهرهٔ دیگران از او نزدیکی و دوستی است. در هر روزی، بیماری عاشق با وصال معشوقش بهبود می‌یابد، ولی بیماری من طیب و درمانگری ندارد. گویی که روزگار معشوقه و محبوبه‌ای را دوست دارد و من رقیب روزگار هستم.»

اما «عتتره» از این بی‌مهری «عبله» نا امید نشده و به جای کناره گرفتن از عشق او و اظهار ناتوانی به تلاش برای رسیدن به هدفش؛ یعنی عشق عبلی می‌پردازد. بنابراین، به ماجراجویی پرداخته و خود را در موقعیت‌های سخت قرار می‌دهد و در جنگ‌هایی متعدد شرکت می‌کند و در آنها دلاوری‌های زیادی انجام می‌دهد و افتخارات فراوانی را کسب می‌کند. او به جای دوری از «عبله» تلاش می‌کند با یادآوری خوبی‌هایش او را به خود جذب کند. «اشعار فخرآمیز عتتره، دربرگیرندهٔ نوعی فخر ذاتی است که روح فردگرایی در آن مشهود است. او درگیر و اسیر احساساتش نسبت به محبوبه‌اش است. بنابراین، سعی می‌کند توجه وی را به جنگاوری و شهامت خود جلب کند.» (الزیتونی، ۱۴۰۹م: ۲۵)

سَائِلِي يَا عُيَيْلُ عَنِّي خَبِيرًا وَ شُجَاعًا قَدْ شَيَّبَتْهُ الْحُرُوبُ
وَ سِنَانِي بِالْأَدَارِعِينَ حَيِّبًا فَسَأَلِيهِ عَمَّا تَكُونُ الْقُلُوبُ
كَمْ شُجَاعٍ دَنَا إِلَيَّ وَ نَادَى يَا لَقَوْمِي أَنَا الشُّجَاعُ الْمُهَيَّبُ
وَ لِسُقْمِ الْقَنَا إِلَيَّ يُنْسَابُ وَ حَوَادِي إِذَا دَعَا نِي أُجِيبُ

(عتتره بن شداد، ۱۹۹۷م: ۲۵۷)

«ترجمه: ای عبلی که پرس، که کاردان و شجاع هستم و جنگ او را پیر و با تجربه کرده است. و از نیزهٔ من که در درون زره‌ها رفته بپرس، تا تو را از آنچه در درون قلب‌هاست آگاه کند. چه بسیار انسان‌های شجاع، نزدیک من می‌شدند و قوم مرا فرا می‌خواند و من شجاع و هراس آور بودم. گندمگونی نیزه را به من نسبت می‌دهند و اسبم هر وقت مرا بخواند، پاسخش را می‌دهم.»

در جایی دیگر به توصیف شجاعت، دلاوری و شعر پرمعنا و فصیحش می‌پردازد و از عبلی می‌خواهد بدان توجه کند:

يَا عَبْلُ خَلِّي عَنْكَ قَوْلَ الْمُفْتَرِي وَ اصْغِي إِلَيَّ قَوْلَ الْمُحِبِّ الْمُخْبِرِ

وَ خُذِي كَلَاماً صُغْتَهُ مِنْ عَسَجِدٍ وَ مَعَانِيَاءَ رَصَّعْتُهَا بِالْجَوْهَرِ
 كَمَ مَهْمَةٍ قَفَرٍ يَنْفُسِي خُضَّتُهُ وَ مَقَاوِزٍ جَاوَزَتْهَا بِالْأَجْرِ

(همان: ۱۱۳)

«ترجمه: ای عبله سخنان دروغگوی بهتان زننده را رها کن و به سخنان دوست آگاه گوش بده. تو سخنان مرا که آن‌ها را از زرناپ ساخته‌ام بگیر و به آنان گوش بده و معانی را که با جواهر آراسته‌ام. چه بسیار بیابان‌های خالی از سکنه که به تنهایی گام در آنها نهادم و بیابان‌هایی که با اسبم (أبجر) پیمودم.»
 عنتره از رسیدن به عشق عبله ناامید نمی‌شود و بدان امید دارد:

يَا عَبْلُ، مِثْلُ هَوَاكَ أَوْ إِضْعَافِهِ عِنْدِي، إِذَا وَقَعَ الْإِيَّاسُ، رَجَاءُ
 إِنْ كَانَ يُشْعِدُنِي الزَّمَانَ، فَإِنِّي فِي هَمِّي، بِضُرِّ رُوفِهِ، إِزْرَاءُ

(همان: ۸۷)

«ترجمه: ای عبله چیزی مثل عشق تو یا چند برابر در نزد من است، اگر یأس و ناامیدی روی آورد، باز هم امید هست. اگر روزگار مرا یاری کند همانا همت من خوارکننده حوادث روزگار است.»
 «آلپورت» یکی از ویژگی‌های اشخاص سالم را مدارا با ناکامی خوانده است. این خصیصه نمایان کننده واکنش شخص در برابر فشارهایی است که بر خواسته‌هایش وارد می‌شود و سدهایی که سر راه آرزوهایش ایجاد می‌شود. اشخاص سالم موانع را تحمل می‌کنند و تسلیم ناکامی نمی‌شوند. (شولتز، ۱۳۶۳ش: ۳۵-۳۸) این اشخاص توانایی تحمل ناکامی‌ها، شکست‌ها و آسیب‌ها را دارند. آن‌ها همچنین، در برابر سختی‌ها و مشکلات ایستادگی می‌کنند و شکیبایی پیشه می‌کنند بدون اینکه کیان و هستی شخصیتشان از بین برود و توازنش را از دست دهد و دچار اضطراب و پریشانی شود. (عبدالقادر طه، ۱۹۹۹م: ۱۹۴)

یکی دیگر از اهداف «عنتره» دستیابی به بزرگی و شرافت بود که برای رسیدن به آن پیوسته تلاش می‌کرد؛ اما به سبب رنگ سیاه پوست و نسب مادریش از سوی خاندان و قبیله خود مورد استهزا و تحقیر قرار می‌گرفت. آنها همیشه برای او مزاحمت ایجاد می‌کردند و نسبت به او حسادت ورزیده و برایش مشکلات زیادی ایجاد می‌کردند. او همیشه از این مسأله رنج می‌برد و از ستم قبیله‌اش و نادیده گرفتن افتخاراتش شکایت می‌کرد:

إِذَا فَاضَ دَمْعِي وَ اسْتَهَلَّ عَلَيَّ خَدْيُ وَ جَادَبَنِي شَوْقِي إِلَى الْعَلَمِ السُّغْدِي
 أَدُّكُرُ قَوْمِي ظَلَمَهُمْ لِي وَ بَعُيَهُمْ وَ قَلَّةٌ إِنْصَافِي عَلَى الْفُرْبِ وَ الْبُعْدِ
 بَيِّتُ لُهُمْ بِالسَّيْفِ جُدًّا مُشِينًا فَلَمَّا تَنَاهَى جُدُّهُمْ هَدَوْا مَجْدِي

يَعِيُونُ لَوْنِي بِالسَّوَادِ وَإِنَّمَا فَعَالَهُمْ بِالْحُبِّثِ أَسْوَدُ مِنْ جَلْدِي

(عنتره بن شداد، ۱۹۹۷م: ۲۵۴)

«ترجمه: وقتی که اشک چشمانم روان و بر گونه‌ام ریزان شد و شوق من به خانه سعدی مرا به سوی خود کشاند و جذب کرد. من ظلم و ستم قوم و همچنین بی‌انصافی خویشاوندان و بیگانگان را به یاد می‌آورم. من عظمت با شکوه و مستحکمی را با شمشیرم، برای آن‌ها بنا نهادم. وقتی مجد آنها پایان یابد به سوی مجد و عظمت من می‌آیند. آن‌ها مرا به سبب سیاهی رنگ پوستم مسخره می‌کنند، ولی کارهای پلید آن‌ها بسیار سیاه تر از سیاهی صورت من است.»

پس «عنتره» در برابر موانع موجود در سد راهش ناامید نشد و بی‌توجهی و ناسپاسی قبیله‌اش نسبت به او باعث نشد که از تلاش برای رسیدن به بزرگی دست بکشد. «عنتره، یادآوری ستم و نکوهش قبیله‌اش را بی‌فایده می‌یابد پس به مجادله می‌پردازد و عزمش را جزم می‌کند و برای تکذیب سخنان قبیله‌اش و نادرست بودن آنها کوشش می‌کند و از خود دفاع می‌کند و در دفاع از خود می‌گوید: که رنگ سیاه پوست او همچون سیاهی مشک است که سیاهی آن زشت نیست.» (زرافط، ۱۹۸۸م: ۷۵)

مَا زِلْتُ مُرْتَقِيًا إِلَى الْعَلِيَا حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى ذُرَى الْجُوزَاءِ
مَا سَاءَ لَوْنِي وَإِسْمُ زَيْبِيَّةِ إِذَا قَصَّرْتُ عَنْ هِمَّتِي أَعْدَائِي
فَلَمَّ بَقِيَّتْ لِأَصْنَعَنَّ عَجَائِبًا وَاللَّابِكَمَنَّ بِلَاغَةِ الْفُصْحَاءِ

(عنتره بن شداد، ۱۹۹۷م: ۲۱۹)

«ترجمه: پیوسته به سوی بزرگی‌ها بالا رفتم، تا اینکه به اوج بلندی ستاره جوزا رسیدم. رنگ پوست من و مادرم زبیه، مرا بدنام نکرد، آنگاه که دشمنانم قصد داشتند همتم را بکاهند. اگر باقی بمانم شگفتی‌های بسیاری به وجود می‌آورم و با آن‌ها سخنوران فصیح را گنگ و درمانده می‌کنم.»
عنتره، خود را دارای عزم و اراده‌ای محکم و قوی می‌داند و با این همت و اراده خواستار بزرگی و ریاست است:

أَنَا الْعَبْدُ الَّذِي سَعْدِي وَ جَدِي يُفُوُّ عَلَى السُّهَاءِ فِي الْإِزْنَفَاعِ
سَمَوْتُ إِلَى عَنَانِ الْمُجْدِ حَتَّى عَلَوْتُ وَ لَمْ أَجُدْ فِي الْجَوِّ سَاعِي

(همان: ۲۲۶)

«ترجمه: من برده‌ای هستم که شانس و بختی دارم که بلندای آن بر ستاره جوزا برتری می‌یابد. من افسار مجد و بزرگی را گرفتم و با آن به سوی بزرگی‌ها بالا رفتم تا اینکه به اوج رسیدم، ولی هیچ تلاشگری را نیافتم.»

لَأُبْدَ لِلْعُمَرِ النَّفِيسِ مِنَ الْقَنَاءِ فإِصْرِفِ زَمَانِكَ فِي الْأَعْيُرِ الْأَفْخَرِ

(همان: ۱۱۰)

«ترجمه: عمر ارزشمند انسان ناگزیر از مرگ با نیزه است، پس وقت و عمرت را در راه عزت و بزرگی و افتخار به کار گیر.»

عنتره، خواری و ذلت را نمی‌پذیرد و خواهان مجد و بزرگی است:

فَأَلَّا تَرْضَ بِمَنْقَصَةٍ وَ ذُلًّا وَ تَقْنَعُ بِالْقَلِيلِ مِنَ الْخُطَامِ
فَعَيْشُكَ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرِّ يَوْمًا وَ لَا تَحْتِ الْمَذَلَّةِ أَلْفَ عَامِ

(همان: ۲۳۹)

«ترجمه: تو از کمی و نقصان و خواری خرسند نباش و به چیز کم و بی‌ارزش قانع نباش. پس تو باید امروز در سایه بزرگی و عزت زندگی کنی، نه اینکه هزار سال با خواری زندگی کنی.»

دَعْنِي أَجْدُ إِلَى الْعُلْيَاءِ فِي الطَّلَبِ وَ أَبْلُغُ الْعَايَةَ الْقُصْوَى مِنَ الرُّبِّ

(همان: ۱۹۹)

«ترجمه: مرا به حال خود واگذار تا راه رسیدن به بزرگی را بیابم و به بالاترین جایگاه‌ها برسم.»
در نتیجه «عنتره» در برابر سختی‌ها و موانعی که بر سر راهش بود ایستادگی کرد و در برابر سختیها و آزار و اذیت دیگران شکیبایی پیشه کرد و ناامید نشد. او هدفش را مشخص کرد و در راه رسیدن بدان از تلاش و کوشش باز نایستاد و همیشه به آینده و آرمان‌هایش توجه می‌کرد.

اشخاص سالم، ارتباطی صمیمانه با دیگران در قالب محبت و دلسوزی برقرار می‌کنند. محبت اشخاص سالم بی‌قید و شرط است و فلج‌کننده و الزام‌آور نیست و دلسوزی آنان، همان درک وضعیت واقعی بشر و احساس همبستگی با همه مردم است. شخصیت سالم توانایی فهمیدن دردها، هیجانها، ترسها و شکست‌هایی را دارد که خاصیت و ویژگی هستی انسان است. (شولتز، ۱۳۶۶ش: ۳۵)

عاطفه «عنتره» فقط معطوف به جنس بشر نیست، بلکه او نسبت به حیوانات نیز عاطفی است و محبتش را نسبت به آن‌ها نشان می‌دهد؛ مثلاً وقتی تیر به سینه اسبش می‌خورد و زخمی می‌شود

و ناله بر می‌آورد برای او ناراحت شده و دلسوزی می‌کند و با درد کشیدن او عذاب می‌کشد.

این دلسوزی صادقانه و از صمیم قلب است. (حسین، ۱۹۹۱م: ۴۳۹-۴۴۰)

فَأَزُورَ مِنْ وَقَعِ الْفَنَاءِ بِلْبَانِهِ وَ شَكَكَ إِلَيَّ بِعَبْرَةٍ وَ تَحْمُحُمِ
لَوْ كَانَ يَدْرِي مَا الْمَحَاوِرَةَ إِشْتَكَى وَ لَكَانَ، لَوْ عَلِمَ الْكَلَامَ، مُكَلِّبِي

(عتتره بن شداد، ۱۹۹۷م: ۶۸)

«ترجمه: پس او روی می‌گرداند، وقتی نیزه به سینه‌اش برخورد می‌کند و با اشک و شیهه از من شکایت می‌کند. اگر او گفتگو و محاوره می‌دانست از من شکایت می‌کرد و اگر می‌توانست سخن بگوید با من حرف می‌زد.»

یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیت‌های سالم و بهنجار احترامی است که برای دیگران قائل اند. نگرش جنسی اینان غالباً سالم است و آن‌ها دیگران را برای ارضای خودشان استثمار نمی‌کنند. (فیست، ۱۳۸۹ش: ۵۰۵)

از ویژگی‌های منحصر به فرد «عتتره» پاکبازی و پاکدامنی او بود. عشق عتتره، نسبت به «عبله» عشقی عذری و پاک بود، بگونه‌ای که تنها او را دوست داشت. او با زنان اسیر و غیر اسیر به خوبی رفتار می‌کرد و وقتی زنی را اسیر می‌کرد به او نزدیک نمی‌شد و همچون حرمت زن همسایه حرمت زن اسیر را می‌گرفت و به این زنان نگاه نمی‌کرد و دل به عشق آن‌ها نمی‌داد. (ضیف، د.تا: ۳۷۳)

أَعْشِي فَتَاةَ الْحَيِّ عِنْدَ حَلِيلَتِهَا وَ إِذَا عَزَا فِي الْجَيْشِ لَا أَعْشَاهَا
وَ أَعْضُ طَرْفِي مَا بَدَتْ لِي جَارِي حَتَّى يُوَارِي جَارِي مَأْوَاهَا
إِنِّي أَمْرُؤٌ سَمَّحٌ الْحَيِّقَّةَ مَا جَدُّ لَا أُتْبِعُ النَّفْسَ اللَّجُوجَ هَوَاهَا
وَ لَئِنْ سَأَلْتَ بِذَاكَ عَبْلَةَ خَبْرَتْ أَنْ لَا أُرِيدُ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهَا

(عتتره بن شداد، ۱۹۹۷م: ۷۵)

«ترجمه: من زنان قبیله وقتی همسرانشان نزدشان هستند، به منزلشان می‌روم و وقتی همسرشان به جنگ می‌رود، به منزلشان نمی‌روم. من وقتی کنیزم در برابرم ظاهر می‌شود چشمانم را می‌بندم تا خودش را بپوشاند. من انسانی بزرگوar و با اخلاقی نیک هستم که از هوای نفس لجوج پیروی نمی‌کند. اگر تو در مورد این خلیقات من از عبله بپرسی تو را با خبر می‌کند که من هیچ زنی را جزء او نمی‌خواهم.»
او در یکی از نبردها زنان اسیر دشمن را بر خود حرام می‌داند، زیرا آن‌ها همسران خود را دارند:

يَا شَاهُ مَا قَنَصَ لِمَنْ حَلَّتْ لَهُ حُرْمَتٌ عَلَيَّ، وَ لَيْتَهَا لَمْ تَحْرُمْ

(همان: ۶۵)

«ترجمه: ای زنی که شکار کسی شده‌ای که بر او حلال (شوهرش) و بر من حرام هستی، ای کاش که تو بر من حرام نبودی.»

۲-۲-۲ صورتک زدایی (برداشتن نقاب)

«نقاب» یا «پرسونا»، شخصیت و هویت اجتماعی انسان است که جامعه انسان را با آن می‌پوشاند و هر انسانی آن را برای ایفای نقشش در جامعه و انجام اعمال و وظایف اجتماعی خود از آن استفاده می‌کند. (شاهین، ۱۹۹۵م: ۴۰) پس نقاب، در واقع تصویری عمومی است که ما دوست داریم با آن در برابر دیگران ظاهر شویم. اگر انسان نتواند بین خود واقعیش و این تصویر اجتماعی هماهنگی برقرار کند و تنها بر این نقاب و تصویر اجتماعیش توجه کند، خود واقعیش را فراموش می‌کند. (عباس، ۱۹۹۶م: ۹۱)

از جمله ویژگی‌های شخصیت‌های سالم این است که خود را پشت نقاب‌ها و صورتک‌ها پنهان نمی‌سازند و به آنچه نیستند تظاهر نمی‌کنند یا در برابر بخشی از خود سپر نمی‌گیرند. (شولتز، ۱۳۶۶ش: ۶۱-۶۲) این افراد واقعیت را دقیقاً و همان گونه که هست درک می‌کنند، نه آن طور که بخواهند یا نیاز داشته باشند. آنها می‌توانند ماهیت خود و ضعف‌ها و قوت‌های خود را بپذیرند بدون اینکه کوششی برای جعل و تحریف تصور خود انجام دهند یا احساس شرم و گناهی در برابر شکست‌های خود داشته باشند. (کریمی‌ب، ۱۳۸۹ش: ۱۵۵)

«عنتره» ضعف‌های خود را می‌داند و این باعث نمی‌شود که احساس حقارت و کم‌مایگی کند؛ بلکه او توانایی سازگاری با واقعیت را دارد و آن را پذیرفته است. او همچنین خود را پشت صورتک‌ها و نقاب‌ها پنهان نمی‌کند تا یک تصویر ما فوق تصور از خود نشان دهد و شخصیت اصلی خود را فراموش کند. بلکه، خود واقعیش را با تمام ضعف‌ها و قوت‌ها نشان می‌دهد. وی در طول حیاتش با ذکر صفات واقعی‌اش صورتک زدایی می‌کند و این صورتک زدایی شاعر را به سوی نوعی ادراک واقع بینانه سوق می‌دهد که موجب می‌شود تا شاعر از هر نوع مبالغه و دروغ دوری کند و بیشتر به دنبال حقیقت، خواه تلخ و خواه شیرین باشد. بنابراین، به جای اینکه به سبب رنگ سیاه پوستش خود را سرزنش کند صفات والای خود را برمی‌شمارد و با خود اعتمادی به سرزنش دیگران گوش نمی‌دهد:

يَعْبُودُونَ لَوْنِي بِالسَّوَادِ جَهَالَةً وَ لَوْ سَوَّادُ اللَّيْلِ مَا إِطْلَعَ النَّحْرُ

وَ إِنْ كَانَ لَوَيْ أَسْوَدَ فَخَصَائِلِي يَبَاضُ وَمَنْ كَفَى يَسْتَنْزِلُ الْقَطْرُ

(عتتره بن شداد، ۱۹۹۷م: ۵۸)

«ترجمه: انسان‌های نادان به سبب رنگ سیاه پوستم از من عیب جویی می‌کنند و اگر سیاهی شب نبود سفیدی بامداد هم نبود. اگر چه رنگ صورتم سیاه است، خصلتهای من نیکو و درخشان است.»

وَ مَا عَابَ الزَّمَانُ عَلَيَّ لَوِي وَ لَا حَطَّ السَّوَادُ رَفِيْعَ قَدْرِي
إِذَا ذَكَرَ الْفَخَّارُ بِأَرْضِ قَوْمِ فَضْرُبِ السَّيْفِ فِي الْهَيْجَا فَخْرِي

(همان: ۱۵۸)

«ترجمه: زمانه به علت سیاهی پوستم بر من عیب نمی‌گیرد و سیاهی‌ام ارزش والای مرا نمی‌کاهد. وقتی در سرزمینی، افتخارات بر شمرده شوند، پس ضربه شمشیر در میدان جنگ افتخار من است.»

وَ إِنْ يَعِيبُوا سَوَادًا قَدْ كَسَيْتُ بِهِ فَالْدُرُّ يَسْتُرُهُ نَوْبٌ مِنَ الصَّادِفِ

(همان: ۲۱۴)

«ترجمه: اگر مرا به سبب سیاهی که با آن پوشیده شده‌ام مسخره می‌کنند، همانا مروارید را لباسی از صدف پوشانده است.»

او به سیاهی پوستش می‌بالد و می‌گوید: من جنگاوری از نسل «حام» هستم:

وَ إِنْ عَابَتْ سَوَادِي فَهُوَ فَخْرِي لِأِنِّي فَارِسٌ مِنْ نَسْلِ حَامِ

(همان: ۱۲۲)

«ترجمه: اگر سیاهی پوستم را مسخره می‌کنند، مهم نیست. این سیاهی مایهٔ فخر من است؛ زیرا من جنگجویی از نسل حام هستم.»

«عتتره» به استهزا و نکوهش دیگران توجه نمی‌کند و می‌گوید: آنقدر مرا سرزنش کرده‌اند که با آن دوست شده‌ام:

وَ دَغَّ الْعَوَادِلُ يُطْنِبُوا فِي عَدْلِهِمْ فَأَنَا صَادِقُ اللُّؤْمِ وَ اللُّؤَامِ

(همان: ۱۲۹)

«ترجمه: اگر نکوهش‌گران در نکوهششان زیاده روی می‌کنند، آنها را رها کن. همانا، من دوست نکوهش و نکوهش‌کننده‌ام.»

فَإِنْ تَكَ أُمِّي غُرَابِيَّةً مِنْ أُنْبَاءِ حَامٍ بِمَا عِبْتَنِي
فَإِنِّي لَطَيْفٌ بِيَضَى الطُّبَى وَ سُمَّرَ الْعَوَالِي إِذَا جُنَّتَنِي

(همان: ۱۵۰)

«ترجمه: اگر چه رنگ پوست مادرم سیاه است (همچون کلاغ) و او از فرزندان حام است و تو مرا به سبب سیاهی او مسخره می‌کنی. ولی اگر تو به سویم بیایی با وجود شمشیر تیز و نیزه بلند، لطیف و مهربان هستم.»

۳-۲-۲ آنیما و آنیموس

کهن الگوهای «آنیما» و «آنیموس» به شناخت «یونگ» مبنی بر دوجنسی بودن انسان‌ها اشاره دارد. روان‌زن، شامل جنبه‌های مردانه (کهن الگوی آنیموس) و روان‌مرد شامل جنبه‌های زنانه (کهن الگوی آنیما) است. این ویژگی‌های جنس مخالف به سازگاری و بقای انواع کمک می‌کند. یونگ، اصرار می‌ورزد که هم آنیما و هم آنیموس باید ابراز شوند. مرد علاوه بر ویژگی‌های مردانه خود باید ویژگی‌های زنانه‌اش را نشان دهد. (شولتز، ۱۳۸۵ش: ۱۱۶) معمولاً «آنیما» توسط ناخودآگاه به صورت یک شخصیت زن مشخص می‌شود، این شخصیت، ماهیت احساساتی مرد را نمایش می‌دهد. ارتباط مرد با «آنیمای» خود شفاف‌بخش و سبب تعادل است. «آنیما» زن خاصی نیست، الگوی باستانی او شامل تمام تأثیرات اجدادی از آن چیزی است که زنانه نام دارد. جاذبه‌های محبت‌آمیز وقتی روی می‌دهد که آنیما بر زنی واقعی منطبق گردد، به طوری که مرد عاشق شود. (اسنودن، ۱۳۸۸ش: ۹۱-۹۳) بنابراین، مردانی می‌توانند در زندگی سازگاری کامل داشته باشند و از شخصیتی سالم بهره‌مند باشند که برخی صفات زنانه خود را ابراز کنند. (گنجی، ش ۱۳۸۳: ۲۲۱)

یکی از صفاتی که «عنتره» را از دیگر شاعران متمایز می‌کند این است که او توانسته است بین رفتارهای خشن و مردانه و رفتارهای احساسی و عاطفی (یعنی بُعد زنانه رفتار) پیوند محکمی برقرار کند؛ اما مهارت «عنتره» در این زمینه زمانی به اوج خود می‌رسد که او تصاویر حماسی و رزمی را با حالات عاطفی در هم می‌آمیزد و ترکیبی زیبا از حماسه و عشق را به تصویر می‌کشد. زمانی که او درخشش دندان یار را همچون درخشش شمشیر می‌داند:

وَسَلَّتْ حُسَاماً مِنْ سَوَاجِي جُفُوقَا	كَسَيْفٍ أَيْبَهَا الْقَاطِعِ الْمَرْهَفِ الْحَدِ
نُقَاتِلُ عَيْنَاهَا بِهِ وَ هُوَ مُعْمَدٌ	وَمِنْ عَجَبٍ أَنْ يَقْطَعَ السَّيْفُ فِي الْغَمْدِ
مُرْتَحَّةُ الْأَعْطَافِ مَهْضُومَةُ الْحَشَا	مُنْعَمَةٌ الْأَطْرَافِ مَائِسَةٌ الْقَدِ

(عنتره بن شداد، ۱۹۹۷م: ۱۰۳)

«ترجمه: شمشیری از نیام چشمانش برکشید که همچون شمشیر پدرش تیز و بران است. چشمانش با آن شمشیر می‌جنگد، در حالی که در نیام است و شگفتا از شمشیری که در نیام باشد و ببرد. پهلویی نرم و لطیف دارد و کمر باریک و قد بلند و زیبایی دارد.»

وَ لَقَدْ دَكَّرْتُكَ وَ الرِّمَاحُ نَوَاهِلُ مِني وَ بِيضُ الهِنْدِ تَقَطَّرُ مِنْ دَمِي
فَوَدَدْتُ تَقْيِيلَ السُّيُوفِ لِأَنَّهَا لَمَعَتْ كَبَارِقِ تَعْرِكَ المَيْتِسِمِ

(همان: ۸۶)

«ترجمه: من تو را به یاد آوردم، درحالی که نیزه‌ها سیراب از خون من بودند و شمشیر هندی خون مرا می‌ریخت. من بوسیدن شمشیر را دوست داشتم، زیرا آن همچون دندان پیشین تو که خندان است می‌درخشید.»

رَمَتْ عُبَيْلَكَ قَلْبِي مِنْ لَوَاحِظَهَا بِكُلِّ سَهْمٍ عَرِيقِ النَّعْرِ فِي الحَوْرِ
فَأَعْجَبَ هُنَّ سِهَاماً عَيْرَ طَائِشَةٍ مِنْ الجُفُونِ بِأَلَا قَوْسٍ وَ لَا وَتَرِ

(همان: ۱۱۱)

«ترجمه: عبله با تیر نگاه چشمانش قلبم را هدف قرار داد. شگفتا از این تیر چشمان او که خطا نمی‌رود، در حالی که نه کمانی و نه زهی دارد.»

نتیجه‌گیری:

با بررسی اشعار عمرو بن کلثوم دریافته می‌شود که او دارای خصوصیات شخصیت‌های برتری طلب انتقام‌جو است که همیشه به دنبال کسب قدرت است و برای رسیدن به آن دائماً خود را در کشمکش و تنش قرار می‌دهد. اگر کسی در راه رسیدن به هدفش مانع ایجاد کند وی را از سر راه برمی‌دارد، هر چند قدرتمند باشد. همچنین دارای ویژگی‌های اشخاص پرخاشگر است که با هرگونه تحریک عصبی به خشم آمده و رفتارهای خشن مانند توهین به پادشاه (عمرو بن هند) و سرانجام کشتن او از خود بروز می‌دهد. از سوی دیگر، خصوصیات اشخاص مرده‌گرا را داراست که در اشعارش به توصیف صحنه‌های خونین و وحشتناک در میدان نبرد می‌پردازد که می‌توان عامل محیط طبیعی و فرهنگی حاکم بر عصر او را یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر شخصیت او دانست؛ اما عنتره از شاعران غزل سرا است که نمونهٔ والای عشق عقیفانه است. او شخصیتی پویا و سالم دارد و به دنبال هدف والایی است که برای رسیدن به آن با موانع زیادی روبرو می‌شود، اما مأیوس نمی‌شود. عنتره، همچون اشخاص سالم توانایی مدارا با ناکامی‌ها و درک دردها و شکست‌ها را دارد؛ اما ویژگی منحصر به فرد او هماهنگی با واقعیت و کنار

گذاشتن نقاب‌ها و صورتک‌های دروغین است که با کنار زدن آنها شخصیت اصلی و واقعی خود را نشان می‌دهد. عنتره همچون اشخاص سالم دارای عاطفه و محبتی صادقانه و فراگیر است. او توانسته است با استادی تمام، رفتارهای زنانه و عاطفی را با حالات مردانه و خشن در شعرش پیوند دهد که این خود از بزرگترین خصوصیات اشخاص سالم و خود شکوفا است.

پی‌نوشت‌ها

۱. Sigmund Freud: زیگموند فروید روان‌شناس اتریشی و بنیان‌گذار علم روانکاوی در سال ۱۸۵۶م. در شهر «فریبرگ» به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۹م. فوت کرد.
۲. Carl Gustav Jung: کارل گوستاو یونگ روان‌شناس سوییسی است (۱۸۷۵-۱۹۶۱م) که در شهر «کسویل» سویس به دنیا آمد. وی به سبب فعالیت‌هایش در روان‌شناسی و ارائه نظریاتش تحت عنوان «روان‌شناسی تحلیلی» شهرت یافت.
۳. Erich Fromm: اریک فروم (۱۹۰۰-۱۹۸۰م) در شهر «فرانکفورت» آلمان به دنیا آمد. او نماینده مکتب «روان‌شناسی انسان‌گرا» بود.
۴. Gorden Allport: گوردن آلپورت (۱۸۹۷-۱۹۶۷م) در شهر «متزوما» ایالت «آیندیانا» آمریکا به دنیا آمد. نظریه شخصیت «آلپورت» بیش از آنکه به شخصیت‌های روان‌رنجور بپردازد به شخصیت‌های سالم توجه کرده است.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی و عربی

۱. آیسنک، هانس یورگن. (۱۳۷۷ش). *واقعیت و خیال در روانشناسی*؛ ترجمه محمد نقی براهنی، نیرسان کاهان، چاپ دوم، تهران: انتشارات رشد.
۲. اسنودن، رود. (۱۳۸۸ش). *خودآموز یونگ: آموزش مبانی روان‌شناسی تحلیلی و آشنایی با نظریه‌های او*؛ ترجمه نورالدین رحمانیان، چاپ دوم، تهران: انتشارات آشیان.
۳. ایگلتون، تری. (۱۳۶۸ش). *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*؛ ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران: شرکت نشر مرکز.
۴. امامی، نصرالله. (۱۳۷۷ش). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات دیبا.
۵. ایوتادیه، ژان. (۱۳۷۸ش). *نقد ادبی در قرن بیستم*؛ ترجمه مهشید نونهالی، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.

۶. بلاشر، رژی. (۱۳۶۳ش). *تاریخ ادبیات عرب، جلد اول*؛ ترجمه آذرتاش آذرنوش، چاپ اول، تهران: چاپخانه زندگی.
۷. پارسا، محمد. (۱۳۷۶ش). *زمینه روانشناسی (روانشناسی عمومی)*؛ چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات بعثت.
۸. الجبوری، یحیی. (۱۹۹۳م). *الشعر الجاهلی، خصائصه و فنونه*؛ الطبعة السادسة، منشورات جامعة قات یونس بنغازی.
۹. الجُمحی، محمد بن سلام. (۱۹۹۷م). *طبقات الشعراء؛ حقه* : عمر فاروق الطباع، الطبعة الأولى، بیروت: دارالأرقم بن أبی الأرقم.
۱۰. حسن الزیات، احمد. (۱۹۹۷م). *تاریخ الأدب العربی للمدارس الثانویة و العلیا*؛ الطبعة الرابعة، بیروت: دارالمعرفة.
۱۱. الحسینی، السید جعفر. (۱۴۱۴ق). *تاریخ الأدب العربی، الأدب الجاهلی*؛ دون رقم الطبع، قم: دارانوارالهدی و دار الاعتصام.
۱۲. حسین، طه. (۱۹۹۱م). *من تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی و العصر الاسلامی*؛ الجزء الاول، الطبعة الخامسة، دارالعلم للملایین.
۱۳. رجائی، نجمه. (۱۳۷۸ش). *آشنایی با نقد ادبی معاصر*؛ چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۴. سید قطب. (۲۰۰۳م). *النقد الأدبی، أصوله و مناهجه*؛ الطبعة الثامنة، قاهره: دارالشروق.
۱۵. شالچیان، طاهره. (۱۳۷۳ش). *آشنایی با اصول روانشناسی*؛ چاپ سوم، انتشارات بدر.
۱۶. شاهین، روز ماری. (۱۹۹۵م). *قراءات متعددة للشخصیة، علم النفس الطباع و الأنماط، دراسة تطبیقیة علی شخصیات نجیب محفوظ*؛ الطبعة الأولى، لبنان: دار و مكتبة الهلال.
۱۷. شولتز، دوآن، الن، سیدنی. (۱۳۸۵ش). *نظریه های شخصیت*؛ چاپ نهم، مؤسسه نشر ویرایش.
۱۸. شولتز، دوآن. (۱۳۶۶ش). *روانشناسی کمال-الگوی شخصیت سالم*؛ چاپ سوم، تهران: نشر نو.

۱۹. شی‌هی، نوئل. (۱۳۸۵ش). *پنجاه متفکر کلیدی در روانشناسی، جلد اول*؛ ترجمه حسن دلقندی و راضیه نیک طلب، چاپ اول، سبزواری: انتشارات امید مهر.
۲۰. ضیف، شوقی. (۱۳۷۶ش). *پژوهش ادبی، سرشت، متنها، منابع*؛ ترجمه عبدالله شریفی خجسته، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. ----- (د. تا). *تاریخ الأدب العربی، العصر الجاهلی*؛ الطبعة الثامنة، القاهرة: دارالمعارف.
۲۲. عباس، فیصل. (۱۹۹۶م). *التحلیل النفسی و الاتجاهات الفرویدیة، المقاربة العیادیة*؛ الطبعة الأولى، بیروت: دارالفکر العربی.
۲۳. عبدالقادر طه، فرج. (۱۹۹۹م). *علم النفس و قضايا العصر، مقالات و بحوث مجمعة*؛ الطبعة السابعة، مصر: عین الدراسات و البحوث الإنسانیة و الإجتماعیة.
۲۴. عمرو بن كلثوم. (۲۰۰۶م). *دیوان عمرو بن كلثوم*؛ جمعه و حقه و شرحه: امیل بدیع یعقوب، دون رقم الطبع، بیروت: دارالکتاب العربی.
۲۵. عنتره بن شداد. (۱۹۹۷م) *دیوان عنتره و معلقته*؛ قام بتحقیقه خلیل شرف الدین، دون رقم الطبع، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۲۶. الفاخوری، حنا. (۱۳۸۰ش). *الجامع فی التاریخ الأدبی، الجلد الأول*؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
۲۷. فاروق الطباع، عمر. (د.تا). *فنون الأدب العربی*؛ دون رقم الطبع، بیروت: دار الأرقم بن أبی الأرقم.
۲۸. فروخ، عمر (۱۹۹۷م). *تاریخ الأدب العربی، الجزء الأول، من مطلع الجاهلیة إلى سقوط الدولة الأمویة*؛ الطبعة السابعة، بیروت: دارالعلم للملانیین.
۲۹. فیست، جس و گریگوری جی فیست. (۱۳۸۹ش). *نظریه‌های شخصیت*؛ ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات روان.
۳۰. کجباف، محمد باقر و رسول ربانی. (۱۳۸۶ش). *روان شناسی اجتماعی*؛ اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۳۱. کریمی، یوسف (الف). (۱۳۸۹ش). *روانشناسی شخصیت، نظریه و مفاهیم*؛ چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

۳۲. ----- (ب). (۱۳۸۹ش). *روانشناسی شخصیت*؛ چاپ چهاردهم، تهران: موسسه نشر ویرایش.
۳۳. گرین، ویلفرد و دیگران. (۱۳۷۶ش). *مبانی نقد ادبی*؛ ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.
۳۴. گنجی، حمزه. (۱۳۸۳ش). *روانشناسی عمومی*؛ چاپ بیست و هفتم، تهران: انتشارات ساوالان.
۳۵. محمودیان، نورالدین. (۱۳۶۳ش). *روانشناسی کج اندیش‌ها*؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
۳۶. مندور، محمد. (۱۳۶۰ش). *نقد وادب*؛ ترجمه و مقدمه دکتر علی شریعتی، چاپ چهارم، نشر انتشار.
۳۷. هورنای، کارن. (۱۳۸۴ش). *شخصیت عصبی زمانه ما*؛ ترجمه محمد جعفر مصفا، چاپ دوم، تهران: انتشارات بهجت.

ب) منابع لاتین

1-MOLSA . (1971). LACMMUNICATION.PARIS, CEPL.

ج) مقالات

۱. اسماعیل، عزالدین. (۱۳۷۱ق). «*الشعر الحماسی فی العصر الجاهلی*»؛ *مجله الأزهر*، المجلد الثالث والعشرون، صص ۴۵۱-۴۵۵.
۲. جمعه، حسین. (۱۴۱۶ق). «*الإتماء و ظاهرة القيم فی القصیده الجاهلیة*»؛ *مجله آفاق الثقافة و التراث*، العدد ۱۱، صص ۳۷-۵۳.
۳. رشید، جلیل. (۱۳۹۴ه.ق). «*القيم الإنسانیة فی الشعر الجاهلی*»؛ *مجله آداب الرفادین*، العدد ۷، صص ۵۱۳-۵۲۴.
۴. زراقت، عبدالمجید. (۱۹۸۸م). «*الفرد و الجماعة فی الشعر الجاهلی*»؛ *مجله الفكر العربی*، العدد ۵۴، صص ۶۸-۸۶.
۵. الزيتونی، عبدالغنی. (۱۴۰۹ق). «*النزعة الذاتیة فی الشعر الجاهلی*»؛ *مجله مجمع اللغة العربیة الأردنی*، العدد ۳۷، صص ۹-۴۰.

٦. مهدي المجذوب، محمد. (١٩٥٩م). «البطولة في الأدب الجاهلي»؛ مجلة الآداب، السنة السابعة، العدد ١، صص ٣٨-٤١.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال ششم، دوره جدید، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۹۳
النقد النفسي لأشعار عمرو بن كلثوم و عنتره بن شداد*

مسلم خزلی

طالب الدكتورا في فرع اللغة العربية و آدابها بجامعة رازی

حسن گودرزی لمراسکی

استاذ مساعد بجامعة مازندران

الملخص

تمت أنواع مختلفة للنقد الأدبي منها النقد النفسي الذي ظهر في القرن العشرين على يد علماء النفس الكبار من أمثال فرويد وتلاميذه. في هذا المنهج، يتطرق الناقد متكثراً على مبادئ علم النفس، إلى دراسة الأعمال الأدبية والاكتناه في نفسية خالق العمل الأدبي و شخصيته ثم يعبر عن دورها في تشكيل العمل الأدبي. تسعى هذه الدراسة مستعينة بالمنهج التحليلي إلى معالجة أشعار اثنين من الشعراء الجاهليين، عمرو بن كلثوم و عنتره بن شداد معتمدة على مبادئ النقد النفسي و نظريات الشخصية بعد أن تعرب عن دور شخصيتهما في كيفية بناء و تكوين أشعارهما. وقد خلصت الدراسة إلى أن عمرو بن كلثوم ينتمي إلى دائرة الشخصية الكمالية المنتقمة، لأنه لا يفتأ يتصارع من أجل الحصول على السلطة. كذلك يتسم بشخصية مبخلة للموتى إذ يبالغ في وصف المشاهد الدامية و المروعة. بينما يتصف عنتره بشخصية ديناميكية مستقلة سالمة، ولا يزال يسعى للوصول إلى أغراضه دون أن يدركه اليأس، فيزيح الأفتعة عن وجهه حتى يُري ذاته الحقيقي رغم نقاط ضعفه و قوته جميعها. إنه علاوة على الحالات الخشنة الرجالية (أنيموس) يعرب عن سلوكه العاطفي و النسواني (آنيما). هذا ولا يسع الدراسة إلا أن تدعن لما للبيئة الطبيعية والاجتماعية والثقافية من تأثير في شخصية كلٍ منهما.

الكلمات الدليلية: النقد النفسي، النقد النفسي للشخصية، الشعر الجاهلي، عمرو بن كلثوم، عنتره بن شداد.

* تاريخ الوصول: ۱۳۹۳/۰۳/۳۱ تاريخ القبول: ۱۳۹۳/۱۰/۲۲

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: moslem_khezeli@yahoo.com